

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

بهرام رحمانی
۱۱ اگست ۲۰۲۲

امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) درگذشت!

هوشنگ ابتهاج مشهور به «ه.الف سایه»، بامداد امروز چهارشنبه ۱۹ مردادماه ۱۴۰۱ چشم از جهان فرو بست. هوشنگ ابتهاج شاعر و پژوهشگر ادبی نامی ایرانی در سن ۹۴ سالگی درگذشت. بدون شک مرگ هوشنگ ابتهاج، غم بزرگی به‌ویژه برای خانواده، نزدیکان، هواداران، جامعه فرهنگی و ادبی ایران خواهد بود. اما شکی نیست که یادش همیشه در جامعه ایران ماندگار است و فراموش‌شدنی نیست!

یلدا ابتهاج دختر امیر هوشنگ ابتهاج، در صفحه اینستاگرام خود از درگذشت این شاعر معروف خبر داد و نوشت:

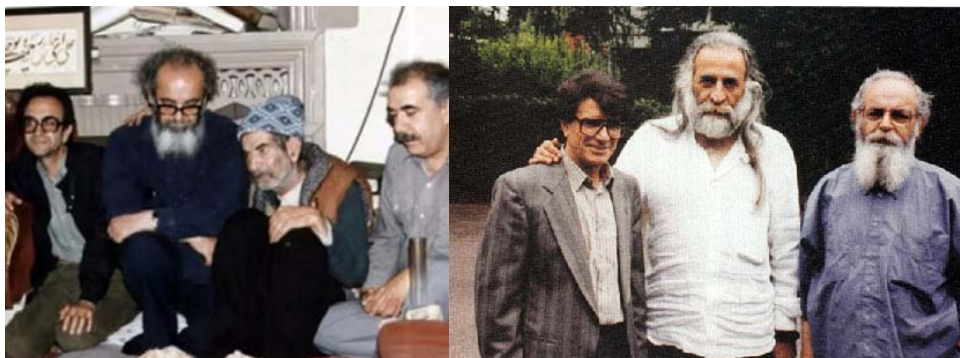
«بگردید،

بگردید،

درین خانه بگردید درین خانه غریبید،

غریبانه بگردید.»

یلدا ابتهاج فرزند هوشنگ ابتهاج با تایید خبر درگذشت امیر هوشنگ ابتهاج بامداد چهارشنبه در صفحه شخصی اینستاگرام خود اعلام کرد: «سایه ما با هفت هزار سالگان سربسر شد.» سایه که در این سال‌ها بارها در بیمارستان بستری شده بود، آخرین بار در اواخر تیر ۱۴۰۱ به دلیل نارسایی کلیوی در بیمارستانی در شهر کلن آلمان بستری و تحت درمان بود.



امیر هوشنگ ابتهاج روز یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۰۶ شمسی در رشت متولد شد. پدرش «آقاخان ابتهاج» از مردان سرشناس و مدتی رییس بیمارستان پورسینای این شهر بود. پدر بزرگ او یعنی «ابراهیم ابتهاج الملک» گرگانی و مادر بزرگش اهل رشت بود. امیر هوشنگ، تک‌پسر آقاخان و فاطمه‌خانم، از کودکی چنین یاد می‌کند: «بعد از من، سه

دختر به دنیا آمدند و یک پسر هم قبل از من بود که نیامده، رفت. خیلی عزیز کرده، خودش، لوس و از خود راضی بار آمدم! خیلی ادیت کننده بودم و آزارگر. یک بچه کمسال تر از خودم را با طناب می بستم و از درخت آویزان می کردم. مجموعاً در خانه، فضای خوبی داشتیم. من هیچ وقت نشنیدم پدر و مادرم باهم دعوا کنند یا حتی با صدای بلند باهم حرف بزنند. در خانه ما از هیچ کس فحش شنیده نمی شد. حرف خیلی بدی که از دهان بچه ها در می آمد پدرسوخته بود.»

کلاس اول و دوم ابتدایی را در مدرسه عنصری، سوم تا پایان هفتم را در مدرسه قآنی، کلاس هشتم را در مدرسه لقمان و چهارم و پنجم متوسطه را در مدرسه شاپور رشت گذراند و سرانجام نیز دوره متوسطه را به پایان نبرده رهسپار تهران شد؛ اما آنجا نیز در مدرسه تمدن دو سال کلاس پنجم متوسطه را رد شد و بعد هم برای همیشه درس خواندن را رها کرد.

امیر هوشنگ نوجوان گرچه در درس و مدرسه کوشا نبود شیفته مهارت آموزی شد و در کنار نقاشی و مجسمه سازی، به دیگر هنرها نیز علاقه مند بود. به گفته خودش: «در همان هشت تا دهم سالگی برای غذا پختن حرص می زدم. یک بار هم سه ماه تابستان مرا فرستادند پیش یک خانم خیاط. شاید چون در خانه شلوغ می کردم. گلدوزی و دسّمه دوزی هم از او یاد گرفتم. مدت کوتاهی هم پیش «موسیو پرواندی» پدر «جرج مارتیرسیان» نوازنده ارکستر سمفونی تهران، مشق ویلون کردم.»

ورزش هایی همچون کُشتی و وزنه برداری دو رشته محبوب ابتهاج در دوران کودکی و نوجوانی بود. البته خودش می گوید که بیلارد برایش دنیایی دیگری است: «اساساً چند چیز بود که من هر مصیبتی رو با اون ها می تونستم تحمل و فراموش کنم: یکی پیش شهریار می رفتم و یکی بیلارد بازی می کردم. گاهی روزی چهارده ساعت بیلارد بازی می کردم. توی بازی بیلارد می تونستم مرگ مادرم رو فراموش کنم. هر ناکامی رو فراموش کنم. وقتی بیلارد بازی می کردم انگار که مسخ شده بودم. انگار که ذهن و حافظه من، از من گرفته شده بود. فقط بازی می کردم.»

هوشنگ ابتهاج در سال ۱۳۱۸ با موسیقی و سرودن شعر آشنا شد. وی در آغاز، همچون شهریار، چندی کوشید تا به راه نیما برود؛ اما، نگرش مدرن و اجتماعی شعر نیما، به ویژه پس از سرایش قفنوس، با طبع او که اساساً شاعری غزل سرا بود؛ همخوانی نداشت. پس راه خود را که همان سرودن غزل بود؛ دنبال کرد.

هوشنگ ابتهاج شعر را از نوجوانی آغاز کرد و پس از گام های آغازین خود، به تجربه های فریدون تولّی و نیما گروید. وی اما پس از مدتی راه خود را از شعر نیمایی جدا کرد و تنها به سرودن غزل پرداخت. تلاش هایش در مسیر اعتلا بخشی به غزل فارسی است و در شعر نو از پیشگامان سرشناس و در غزل سرایی از گزیده گویان عصر خویش است به طوری که کلامش همواره مخاطبان را تحت تأثیر قرار می داد.

مجموعه «سیاه مشق»، با آن که پس از «سراب» منتشر شد، شعرهای سال های ۲۵ تا ۲۹ شاعر را دربرمی گیرد. در این مجموعه، سایه تعدادی از غزل های خود را چاپ کرد و توانایی خویش را در سرودن غزل نشان داد تا آنجا که می توان گفت تعدادی از غزل های او از بهترین غزل های این دوران به شمار می رود.

سایه در مجموعه های بعدی، اشعار عاشقانه را رها کرد و با کتاب شبگیر خود که حاصل سال های پر تب و تاب پیش از سال ۱۳۳۲ است به شعر اجتماعی روی آورد. مجموعه «چند برگ از یلدا» راه روشن و تازه ای در شعر معاصر گشود.

امیر هوشنگ در دوارن جوانی، عاشق دختری ارمنی به نام «گالیا» ساکن رشت بود و این عشق دوران جوانی زمینه ای را برایش فراهم کرد تا برای سرودن اشعار عاشقانه اش. چرا که انسان عاشق، همواره سعی دارد کلمات و واژه های

زیبایی را به کار ببرد تا از نظر احساسی، بتواند حرف‌های دل خود را به خوبی بیان کند. بعدها نیز که ایران غرق بحران‌های اقتصادی، سیاسی، فلاکت و جنگ شد شعری با اشاره به همان روابط عاشقانه‌اش با گالیا سرود. وی در سال ۱۳۳۷ با خانم آما مایکیال ازدواج کرد و حاصل این ازدواج، چهار فرزند به نام‌های یلدا «۱۳۳۸»، کیوان «۱۳۳۹»، آسیا «۱۳۴۰»، و کاوه «۱۳۴۱» است.

ابتهاج مدتی را در سمت مدیرکل شرکت دولتی سیمان تهران مشغول به‌کار شد؛ زمانی که عموهایش در دهه سی و چهل خورشیدی، زمام برخی از امور مهم جامعه در حال گذار ایران را در دست داشتند: ابوالحسن ابتهاج (رییس سازمان برنامه و بودجه)، غلامحسین ابتهاج (شهردار تهران) و احمدعلی ابتهاج (مدیر کارخانه سیمان). امیر هوشنگ از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ شمسی سرپرست برنامه گل‌ها در رادیوی ایران (پس از کنارگیری داوود پیرنیا) و پایه‌گذار برنامه موسیقایی گلچین هفته شد.

یکی دو سال پیش‌تر از دهه شصت نگذشته بود که ابتهاج زندانی شد. دورانی که گرچه یک سال بی‌شتر نبود، به‌قدر عمری بر او اثر گذاشت و در نهایت با درخواست شه‌ریار، این شاعر نامی آذربایجانی آزاد شد. ابتهاج سرانجام قبل از ورود به دهه هفتاد، ایران را به‌قصد آلمان ترک کرد و ساکن برلین شد.

هوشنگ ابتهاج، در یک مصاحبه‌ای در آلمان، روزش را این‌چنین توصیف کرده است: «من دو، سه ساعت پیش‌تر نمی‌خوابم. صبح خیلی زود بیدار می‌شوم. خودم چای درست می‌کنم. صبحانه یک لیوان چای می‌خورم با کمی نان خشک تا ظهر. روزها می‌نشینم گاهی تلویزیون تماشا می‌کنم و می‌بینم که دنیا روز به‌روز دیوانه‌تر می‌شود. بعد ناهار می‌خورم و دوباره دیوانگی دنیا را تماشا می‌کنم. برایم جالب است که بدانم آخر این دیوانگی دنیا، تا به کجا خواهد کشید. بعد شب هم کمی می‌روم و می‌خوابم. همین. هیچ کار مهمی نمی‌کنم.»

وی در مقابل سئوالی که از وی پرسیده بودند: «در آلمان هم شعر می‌گویید؟»

«بله. این وی‌روسی است که از تن آدم نمی‌رود. ترسم این است که در آن دنیا هم دچار شعر گفتن شوم. شعر گفتن ایران و آلمان و ژاپن ندارد. گاهی چیزهایی به کله شما می‌آید و شما یاد گرفته‌اید، که آن‌چه حس می‌کنید، بگویید. گاهی کمتر و گاهی بیشتر.»

وی در مورد سئوال دیگری: «علت مهاجرت هوشنگ ابتهاج به آلمان»، گفته است:

«رفتن من اجباری بود. اول یکی از بچه‌هایم رفت آلمان، بعد زنم رفت که بچه‌ام تنها نباشد. بعد بچه‌های دیگر رفتند. یک مدتی هم من ممنوع‌الخروج بودم. بالاخره من هم رفتم. البته مهاجرت نکردم، گاهی تهران هستم و در سال خوشبختانه چندین ماه ایران هستم.»

هوشنگ ابتهاج در این مصاحبه، درباره مهاجرت هم گفته بود:

«البته من خودم مهاجرت نکردم ولی اگر چیزی زندگی شما را تهدید می‌کند و خطر مرگ برای شما وجود دارد، شما حق دارید که هر نقطه خطرناکی را ترک کنید تا در امان باشید.

یا مثلاً می‌خواهید کاری کنید که اصل زندگی‌تان است در جایی می‌شود و در جای دیگری نمی‌شود؛ حتی اگر کار عبثی باشد، مثلاً می‌خواهید شیپور بزنید. البته منظورم از شیپور، آلت موسیقی نیست.

شما نمی‌توانید در خانه خودتان شیپور بزنید چون همسایه داد می‌زند که آقا شلوغ نکن، می‌خواهیم بخوابیم. شما نه تنها حق دارید بلکه وظیفه شماست جایی بروی که این تنها غرض زندگی‌تان را انجام دهید؛ حالا چه به بیابان بروید، چه جایی بروید که کسی مانع کارتان نشود.»

در دهه هفتاد به آمریکا و اروپا سفر کرد و به شعرخوانی و سخنرانی درباره دیوان حافظ در شهرهای برکلی، لوس آنجلس، دالاس، نیویورک، فیلادلفیا، سان‌دیگو و سیاتل پرداخت. سایه در سال‌های اخیر میان ایران و آلمان در رفت و آمد بود.

از مهم‌ترین آثار او تصحیح غزل‌های حافظ با عنوان «حافظ به سعی سایه» است که نخستین بار در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسید. او سال‌های زیادی را صرف پژوهش و حافظ‌شناسی کرده که این کتاب حاصل تلاش بی‌وقفه و عشق او به لسان الغیب غزل‌سرای بزرگ بوده که در مقدمه آن را به همسرش پیشکش کرده است.

سایه در استدلال نام شاعری‌اش گفته است: «حروف و کلمات برای من رنگ دارند: «ر» خاکستری، «گ» نارنجی و «ج» سیاه است. یا کلمات برایم سرد و گرم‌اند: سایه کلمه‌ای «سرد» است، گلابی کلمه‌ای «گرم». به‌گمان من در کلمه سایه یک مقدار آرامش و خجالتی‌بودن و فروتنی و بی‌آزاربودن هست؛ این‌ها برای من جالب بود و با طبیعت من می‌ساخت خود کلمه سایه از نظر حروف الفبا حروف نرم بدون ادعایی است. در آن نوعی افسوس است و ذات معنای این کلمه، نوعی افتادگی دارد در مقابل خشونت و حتی می‌شود گفت وقاحت.»



همان‌طور که اشاره شد «سراب» اولین مجموعه شعر امیر هوشنگ ابتهاج است که با مضامین شعر جدید سرود شده است. هرچند قالب شعرش همان چهارپاره است با مضامینی از جنس غزل و بیان احساسات و عواطف شخصی، واقعی و طبیعی بوده است. مجموعه شعر بعدی‌اش با نام «سایه مشق»، با وجود این‌که پس از «سراب» منتشر شد، شعرهای سایه را در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ در خود جای داده است. در این مجموعه، سایه تعدادی از غزل‌های خود را منتشر کرد و مهارت اعجاب‌انگیز خود را در سرودن غزل نشان داد، تا جایی که جمعی از منتقدین تعدادی از غزل‌های وی در این مجموعه را از بهترین غزل‌های دوران معاصر به‌شمار آورده‌اند.

بانگ‌نی، تاسیان، آینه در آینه، پیر پیرنیا، اندیش، یادگار خون سرو و راهی و آهی از دیگر آثار این شاعر برجسته است.

سایه جدا از این که توجه زیادی به آثار اساتید شعر ایرانی داشته و آثار آنان را در نوع خود به حد کمال می‌داند. هم‌زمان به‌کار سایر شعرای معاصر نیز احترام می‌گذارد ولی این احترام از آن‌جاست که می‌گوید هر پدیده‌ای که در مسیر کمال باشد جالب است و چون هیچ اثری کامل نیست و مطلق وجود ندارد، آن‌چه در مسیر تکامل گام بردارد قابل توجه است.

نمونه‌ای از اشعار هوشنگ ابتهاج:

چه خوش افسانه می‌گویی به افسون‌های خاموشی

مرا از یاد خود بستان بدین خواب فراموشی

ز موج چشم مستت چون دل سرگشته برگیرم
که من خود غرقه خواهم شد درین دریای مدهوشی
می از جام مودت نوش و در کار محبت کوش
به مستی، بی خمارست این می نوشین اگر نوشی
سخن ها داشتم دور از فریب چشم غمازت
چو زلفت گر مرا بودی مجال حرف در گوشه
نمی سنجد و می رنجند ازین زیبا سخن سایه
بیا تا گم کنم خود را به خلوت های خاموشی

تا تو با منی زمانه با من است
بخت و کام جاودانه با من است
تو بهار دل کشی و من چو باغ
شور و شوق صد جوانه با من است
یاد دل نشینت ای امید جان
هر کجا روم روانه با من است
ناز نوش خند صبح اگر توراست
شور گریه شبانه با من است
برگ عیش و جام و چنگ اگر چه نیست
رقص و مستی و ترانه با من است
گفتمش مراد من به خنده گفت
لایه از تو و بهانه با من است
گفتمش من آن سمند سرکشم
خنده زد که تازیانه با من است
هر کسش گرفته دامن نیاز
ناز چشمش این میانه با من است
خواب نازت ای پری ز سر پرید
شب خوشت که شب فسانه با من است

دست کوتاه من و دامن آن سرو بلند
سایه سوخته دل این طمع خام میند
دولت وصل تو ای ماه نصیب که شود
تا از آن چشم خورد باده و زان لب گل قند

خوش‌تر از نقش توام نیست در ایینه چشم
چشم بد دور، زهی نقش و زهی نقش پسند
خلوت خاطر ما را به شکایت مشکن
که من از وی شدم ای دل به خیالی خرسند
من دیوانه که صد سلسله بگسیخته‌ام
تا سر زلف تو باشد نکشم سر ز کمند
قصه عشق من آوازه به افلک رساند
هم‌چو حسن تو که صد فتنه در آفاق افکند
سایه از ناز و طرب سر به فلک خواهم سود
اگر افتد به سرم سایه آن سرو بلند

مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا

مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا
سایه او گشتم و او برد به خورشید مرا
جان دل و دیده منم، گریه خندیده منم
یار پسندیده منم، یار پسندید مرا
کعبه منم، قبله منم، سوی من آرید نماز
کان صنم قبله نما خم شد و بوسید مرا
پرتو دیدار خوشش تافته در دیده من
آینه در آینه شد: دیدمش و دید مرا
آینه خورشید شود پیش رخ روشن او
تاب نظر خواه و ببین کاینه تابید مرا
گوهر گم بوده نگر تافته بر فرق فلک
گوهری خوب نظر آمد و سنجید مرا
نور چو فواره زند بوسه بر این باره زند
رشد سلیمان نگر و غیرت جمشید مرا
هر سحر از کاخ کرم چون که فرو می‌نگرم
باتنگ لک الحمد رسد از مه و ناهید مرا
چون سر زلفش نکشم سر ز هوای رخ او
باش که صد صبح دمد زین شب امید مرا
پرتو بی پیرهنم، جان رها کرده تنم
تا نشوم سایه خود باز نبینید مرا

دلی که پیش تو ره یافت باز پس نرود

دلی که پیش تو ره یافت باز پس نرود

هواگرفته عشق از پی هوس نرود

به بوی زلف تو دم می‌زنم درین شب تار

وگرنه چون سحر می‌تو یک نفس نرود

چنان به دام غمت خو گرفت مرغ دلم

که یاد باغ بهشتش درین قفس نرود

نثار آه سحر می‌کنم سرشک نیاز

که دامن توام ای گل ز دسترس نرود

دلا بسوز و به جان برفروز آتش عشق

کزین چراغ تو دودی به چشم کس نرود

فغان بلبل طبعم به گلشن تو خوش است

که کار دلبری گل ز خار و خس نرود

دلی که نغمه ناقوس معبد تو شنید

چو کودکان ز پی بانگ هر جرس نرود

بر آستان تو چون سایه سر نهم همه عمر

که هرکه پیش تو ره یافت باز پس نرود

ارغوان یکی از زیباترین اشعار امیر هوشنگ ابتهاج است که در زمان خودش سایه را به زندان افکنده است. این شعر را در دوری از درخت ارغوانش سروده است؛ اما ارغوان سایه بیش‌تر از یک شعر است. خانه ابتهاج که به ثبت میراث فرهنگی رسیده است، خانه ارغوان نام دارد و دلیل این نام‌گذاری وجود درخت ارغوان در حیاط این خانه است و دلیل معروفیت ارغوان، نه خود درخت، بلکه شعر سایه است.

منزل شخصی سایه در سال ۱۳۸۷ با نام خانه «ارغوان» به ثبت سازمان میراث فرهنگی رسیده است.

شعر ارغوان

ارغوان،

شاخه هم‌خون جدا مانده من

آسمان تو چه رنگ است امروز؟

آفتابی ست هوا؟

یا گرفته است هنوز؟

من در این گوشه که از جهان بیرون است

آفتابی به سرم نیست
 از بهاران خبرم نیست
 آن چه می بینم دیوار است
 آه این سخت سیاه
 آن چنان نزدیک است
 که چو بر می کشم از سینه نفس
 نفسم را بر می گرداند
 ره چنان بسته که پرواز نگه
 در همین یک قدمی می ماند
 کورسویی ز چراغی رنجور
 قصه پرداز شب ظلمانی ست
 نفسم می گیرد
 که هوا هم این جا زندانی ست
 هر چه با من اینجاست
 رنگ رخ باخته است
 آفتابی هرگز
 گوشه چشمی هم
 بر فراموشی این دخمه نینداخته است.
 اندر این گوشه خاموش فراموش شده
 کز دم سردش هر شمع می خاموش شده
 باد رنگینی در خاطر من
 گریه می انگیزد
 ارغوانم آنجاست
 ارغوانم تنه است
 ارغوانم دارد می گیرد...
 چون دل من که چنین خون آلود
 هر دم از دیده فرو می ریزد
 ارغوان
 این چه رازی ست که هر بار بهار
 با عزای دل ما می آید؟
 که زمین هر سال از خون پرستوها رنگین است
 وین چنین بر جگر سوختگان
 داغ بر داغ می افزاید؟
 ارغوان پنجه خونین زمین

دامن صبح بگیر
 وز سواران خرامنده خورشید بپرس
 کی بر این دره غم می‌گذرند؟
 ارغوان خوشه خون
 بامدادان که کبوترها
 بر لب پنجره باز سحر غلغله می‌آغازند
 جان گل رنگ مرا
 بر سر دست بگیر
 به تماشاگاه پرواز ببر
 آه بشتاب که هم پروازان
 نگران غم هم پروازند
 ارغوان بیرق گلگون بهار
 تو برافراشته باش
 شعر خون‌بار منی
 یاد رنگین رفیقانم را
 بر زبان داشته باش؛
 تو بخوان نغمه ناخوانده من
 ارغوان شاخه هم‌خون جدا مانده من...

در حقیقت مضمون و محتوای این شعر، به‌خوبی نشان می‌دهد که شاعر با سرودن آن، دل‌تنگی و ناامیدی را با تمام وجودش احساس کرده است. فضای شعر پر از تصاویر گویا و زیبایی‌ست که تأثیر به‌سزایی در مخاطبش می‌گذارد. هم‌زمان تلخی مفهوم شعر، توصیف‌کننده ستم اجتماعی و سیاسی زمنه خویش است که شاعر، هنرمندانه آن را نشان می‌دهد.

به باور ابتهاج، شعر امروز ناگزیر باید مبین احوال زمان و احساسات شاعر که تأثیر پذیر از پدیده‌های اجتماعی اوست باشد و تردید نیست بیان این احساسات و مفاهیم اگر در قالب اشعار گذشته ممکن باشد لااقل با همان ترکیبات و اشارات و واژه‌های مستعمل مقدور نیست.

وی شاعری توانا بود که به هر دو سبک کهن و نو شعر می‌سرود. علاوه بر توانایی‌ها و هنرمندی وی، دلایل دیگری نیز در شهرت و شناخته شدن آثار او موثر بوده‌اند؛ به‌طور مثال، شعر او بارها توسط هنرمندان و خواننده‌های محبوب ایرانی، به‌صورت ترانه و تصنیف، اجرا شده است.

از عوامل دیگر محبوبیت وی در میان مردم، همراهی او با روح زمانه و شرایط اجتماعی است. شعر او نسبت به آنچه در اجتماع می‌گذرد بی‌تفاوت نیست. امیر هوشنگ ابتهاج، مضامین اجتماعی و دغدغه‌های مردم را، با هنرمندی به رشته شعر درآورده است.

سخن آخر

در واقع امیر هوشنگ ابتهاج تنها بازمانده نسل شکوفایی شاعران قرن معاصر ایران بود، نسلی که با نیما یوشیج، شهریار، پروین اعتصامی، توللی، احوان، حمیدی شیرازی، شاملو و فروغ، سپهری، مشیری، منوچهر نیستانی، حسین منزوی، محمدعلی بهمنی، سیمین بهبهانی و ... نسلی فرهنگ‌پرور بود و بخش از فعالیت‌های فرهنگی، ادبی، سیاسی و اجتماعی آن دوره جامعه‌مان با شعر و ادبیات و سخت این عزیزان پیوند خورده است.

ویژگی شعر امیر هوشنگ ابتهاج، این است که بسیاری از اشعار او با صدای موسیقی‌دانان جامعه ما، به اشعاری ماندگار تبدیل شده و در عمق لایه‌های مختلف جامعه جای گرفته است. اشعاری همچون «تو ای پری کجایی»، «ایران ای سرای امید»، «ارغوان»، «در این سرای بی‌کسی»، «ای عشق همه بهانه از توست» و ... گزیده‌هایی از آثار اوست که با صدای دست‌اندرکاران موسیقی ایران، به‌خاطر تبدیل شده و در تاریخ ثبت رسیده است.

وی در گفت‌وگویی در پاسخ به این‌که آیا هیچ‌وقت به مرگ فکر کردی، پاسخ داد: «این اواخر چرا. دیگه حالا هر روز آدم بهش فکر می‌کنه؛ ولی چیز زشت و بدی نیست یا این‌که آدم بتربه یا حیفش بیاد؛ چون دیگه خب آدم می‌گه همه کارام رو کردم.»

ابتهاج آرزو کرد چنین از یاد او کنند: «امیدوارم به این (یاد کنند) که هرچی می‌گفت با صداقت گفت و باور داشت.»
یادش گرامی باد!

چهارشنبه نوزدهم مرداد- اسد- ۱۴۰۱ - دهم اگست ۲۰۲۲

ضمیمه:

آثار هوشنگ ابتهاج

*نخستین نغمه‌ها (۱۳۲۵)

*سراب (۱۳۳۰)

*سیاه مشق (فروردین ۱۳۳۲)

*شبگیر (مرداد ۱۳۳۲)

*زمین (دی ۱۳۳۴)

*چند برگ از یلدا (آبان ۱۳۴۴)

*یادنامه مهر ۱۳۴۸؛ (ترجمه شعر تومانیان شاعر ارمنی، با همکاری نادرپور، گالوست خاننس و روبین)

*تا صبح شب یلدا (مهر ۱۳۶۰)

*یادگار خون سرو (بهمن ۱۳۶۰)

*حافظ به سعی سایه (دیوان حافظ با تصحیح ابتهاج)

*تاسیان مهر ۱۳۸۵ (اشعار ابتهاج در قالب نو)